جلسه 399

سه شنبه 17/09/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که بعد از تعاض خطاب امر وخطاب نهی در مورد اجتماع، بنابر قول به متناع اجتماع امر ونهی ما چطور کشف بکنیم که این مورد اجتماع وافی به ملاک امر هست تا بتوانیم تصحیح کنیم این مورد اجتماع مثل صلاة در مکان مغصوب را در موارد جهل قصوری مثلا. چون مشهور با اینکه نسب الیهم که قائل به امتناع هستند در بحث اجتماع امر ونهی، ولذا خطاب امر را ساقط می دانند در مورد اجتماع، در عین حال تصحیح کرده اند صلاة فی المکان المغصوب را، وضوء بالماء المغصوب را و هکذا؟

مرحوم آخوند فرمود از راه ملاک تصحیح کرده اند. چون دیده اند که این مجمع وافی به ملاک امر است. ولکن ایشان فرمود: اگر خطاب امر وخطاب نهی هر دو متضمن حکم فعلی بودند بعد از تعارض نمی توانند کشف بکنند از وجود ملاک در مجمع. باید از خارج نص خاص یا اجماع قائم بشود بر وجود ملاک.

برخی از بزرگان تلاش کردند از خود خطاب امر کشف ملاک بکنند به وجوهی. وجه اول تمسک به دلالت التزامیه بود که خطاب صل ولو مدلول مطابقی اش امر به صلاة است واین مدلول مطابقی ساقط است از مورد اجتماع، یعنی شامل صلاة فی المکان المغصوب نمی شود، اما مدلول التزامی خطاب صل این است که مطلق صلاة حتی صلاة فی المکان المغصوب مشتمل بر ملاک امر است.

که ما از این وجه جواب دادیم.

نقضی در کلمات به این وجه ذکر شده است. وآن این است که گفته اند لازمه این وجه این است که در سائر موارد تعارض هم شما بتوانید به مدلول التزامی خطاب تمسک کنید برای وجود ملاک. مرحوم آقای صدر این مثال را مطرح می کند: صل با لاتصل فی الحمام. می گوید لازمه این مبنای تمسک به دلالت التزامیه این است که بگوئیم لاتصل فی الحمام خطاب صل را نسبت به مدلول مطابقی تقیید زد، گفت صلاة فی الحمام امر ندارد، اما مدلول التزامی خطاب صل می گوید مطلق صلاة ملاک دارد ولو صلاة فی الحمام. ولازمه اش این است که اگر کسی نماز در حمام خواند با اینکه نهی تحریمی دارد حسب فرض از صلاة فی الحمام، بگوئیم نمازش صحیح است و لایلتزم به احد. در حالی که لازمه این وجه که تمسک به دلالت التزامیه خطاب صل بر وجود ملاک این است که در این مثال هم تمسک بکنیم به خطاب صل بر وجود ملاک در صلاة فی الحمام. چون خطاب لاتصل فی الحمام می گوید مجموع الصلاة فی الحمام مفسده دارد، اما جزء آن که الصلاة است در ضمن این الصلاة فی الحمام شاید وافی به مصلحت صلاة باشد. مجموع الصلاة فی الحمام مفسده دارد طبق لاتصل فی الحمام، اما جزء آن که صلاة است ممکن است وافی به مصلحت خطاب صل باشد. مدلول التزامی خطاب صل می گوید بله، صلاة هر کجا باشد، مطلق صلاة ولو در ضمن صلاة فی الحمام وافی به مصلحت صلاة هست. این را کسی ملتزم نشده است، در حالی که لازمه تمسک به دلالت التزامیه این هست.

اقول: این نقض مرحوم آقای صدر ناتمام است. چرا؟ برای اینکه ما به خود ایشان نقض می کنیم، می گوئیم اگر در همین مثال نهی از صلاة فی الحمام ساقط شد بخاطر اکراه، بخاطر اضطرار، بخاطر عصیان که طبق نظر مشهور مسقط تکلیف است، آیا شما ملتزم می شوید که صلاة فی الحمام وقتی که نهیش ساقط شد دیگر مشکل برطرف می شود و می شود به این صلاة فی الحمام اکتفاء کرد و دیگر آن را اعاده نکرد در خارج حمام، چون نهیش ساقط شد و مانع برطرف شد. بعید است که شما این مطلب را بفرمائید که عند سقوط خطاب النهی از صلاة فی الحمام لاکراه و اضطرار ونسیان و نحو ذلک می شود اکتفاء کرد به این صلاة فی الحمام در امتثال امر صل. هیچ فقیهی به این ملتزم نشده است. در حالی که در مثال صل و لاتغصب مشهور فقهاء ملتزم هستند که اگر خطاب نهی از غصب ساقط شد لاضطرار واکراه و نسیان و نحو ذلک نماز در مکان مغصوب امتثال خطاب صل هست. این نشان می دهد که یک فرقی بین مثال شما یعنی صل و لاتصل فی الحمام با مثال صل و لاتغصب هست. پس نقض نکنید این مثالتان را بر مبنای تمسک به دلالت التزامیه خطاب صل بر وجود ملاک در صلاة فی المکان المغصوب.

حل مطلب هم این است که در مثال صل و لاتصل فی الحمام عنوان واحد است. یک عنوان مطلق داریم صل، یک عنوان مقید داریم که لاتصل فی الحمام. عنوان مقید همان عنوان مطلق است مع اضافه قید. و در اینجا ظاهر لاتصل فی الحمام این است که این صلاة وافی به مصلحت تامه نماز نیست. لاتصل فی الحمام می گوید صلاة فی الحمام مفسده تامه دارد، وظاهرش این است که این صلاة مصلحت تامه ندارد. واین ظهور مقدم است اخص است، ظهورش در اینکه این مصلحت تامه ندارد مقدم است بر ظهور خطاب صل که مطلق صلاة مصلحت تامه دارد.

هذا إذا کان النهی عن الصلاة فی الحمام تکلیفیا. اگر نهی از صلاة فی الحمام ارشادی بود که خارج از محل نزاع است. اصلا لاتصل فی الحمام ارشاد می شود به بطلان صلاة فی الحمام. بحث در نهی تکلیفی وتحریمی است از صلاة فی الحمام، که ما عرضمان این است که ظاهر این خطاب لاتصل فی الحمام این است که صلاة فی الحمام مفسده تامه دارد و این صلاة مصلحت تامه ندارد. خب این خطاب مقدم است بر خطاب صل. فرق می کند با خطاب صل ولاتغصب. اینها دو عنوان هستند. هیچوقت خطاب لاتغصب نمی گوید که صلاة در مکان مغصوب مصلحت ندارد. عنوان دیگری است. بله قائل به امتناع اجتماع امر ونهی می گوید با وجود نهی از غصب صلاة در مکان مغصوب امر ندارد، اما مدلول لاتغصب این نیست که صلاة در مغصوب مصلحت هم ندارد.

پس اینجا مشکلی نداریم که تمسک کنیم به خطاب صل، بگوئیم صلاة فی المکان المغصوب هم وافی به مصلحت هست.

واعجب من ذلک که مرحوم آقای صدر نقض می کند به این وجه تمسک به دلالت التزامیه برای کشف ملاک به مثل تعارض متباینین، مثل صل و لاتصل. می گوید لازمه این فرمایش آقایان این است که بگوئیم صل و لاتصل تعارض که می کنند لاتصل می گوید امر نداریم به نماز، اما ملاک ممکن است باشد، مصلحت ممکن است باشد در نماز. باید بگوئیم صل مدلول التزامی اش حجت است در وجود مصلحت در نماز. چون خطاب لاتصل فقط می گوید نهی دارید از نماز پس امر ندارید، اما این را که نمی گوید که مصلحت هم نداریم در نماز. پس باید بگوئیم خطاب صل دال است بر وجود مصلحت نماز، ولم یقل به احد.

اقول: واقعا این نقض عجیب است. جناب آقای صدر! همانطوری که می گوید صلاة مصلحت تامه دارد، لاتصل هم می گوید صلاة مفسده تامه دارد. جمع نمی شود مصلحت تامه ومفسده تامه. ملاک وجوب مصلحت غالبه است، مصلحت تامه است. ملاک حرمت هم مفسده غالبه و تامه است. خب با هم جمع نمی شوند که هم مصلحت غالبه و هم مفسده غالبه. در ملاکها هم با هم تعارض دارند.

در صل و لاتغصب دو عنوان هستند. لاتغصب که نمی گوید صلاة در مکان مغصوب مصلحت ندارد و وافی به مصلحت صلاة نیست. لاتغصب می گوید غصب مفسده تامه دارد، اما اینکه صلاة در مکان مغصوب که یک عنوان آخری است این صلاة وافی به مصلحت صرف الوجود صلاة نیست، خطاب لاتغصب که این را ادعا نمی کند. فقط امر صلاة را نفی می کند در صلاة فی المکان المغصوب. ما هم قبول داریم که وقتی مدلول مطابقی صل از بین رفت به مدلول التزامی آن نمی شود تمسک کرد برای اثبات ملاک در صلاة فی المکان المغصوب. بحث در این است که اگر کسی مثل محقق نائینی، محقق عراقی، محقق اصفهانی آمد ادعا کرد که خطاب صل مدلول التزامی اش حجت است وکشف می کند از ملاک در صلاة فی المکان المغصوب، می خواهیم ببینیم آیا می شود به این آقایان بزرگوار نقض کرد که لازمه مبنای شما این است که در صل و لاتصل هم ادعا کنید که صل مدلول التزامی اش حجت است که صلاة ملاک دارد، چون خطاب لاتصل فقط مدلول مطابقی صل را از بین می برد و با آن می جنگد. اگر این نقض وارد بود از شناعت قبول این نقض می فهمیدیم که اصل مدعای آقایان درست نیست. مرحوم آقای صدر این نقض را مطرح می کند چون نقض شنیعی است و لایلتزم به احد، می خواهد بگوید پس مدعای آقایان هم در صل و لاتغصب قابل قبول نیست.

ما عرضمان این است که نه، این نقض وارد نیست. صل ولاتصل در مدلول التزامی هم تعارض دارند. مدلول التزامی صل می گوید صلاة مصلحت غالبه دارد، مدلول التزامی لاتصل می گوید صلاة مفسده غالبه دارد. خب با هم در کشف ملاک هم تعارض می کنند.

بله یک نقضی در کلام خود محقق عراقی هست آن نقض وجیه است و خالی از وجه نیست. وآن نقض به مثل اکرم عالما ولاتکرم العالم الفاسق یا لاتکرم الفاسق هست. اکرم عالما، یک خطاب. خطاب دیگر می تواند عام من وجه باشد، لاتکرم الفاسق، می تواند خاص مطلق باشد، لاتکرم العالم الفاسق.

نقض این است که در این مثال اگر کسی آمد عالم فاسق را اکرام کرد، باید ملتزم بشویم به إجزاء. چرا؟ برای اینکه اکرم عالما می گوید ولو با وجود خطاب لاتکرم الفاسق یا لاتکرم العالم الفاسق من اکرم عالما نمی توانم به عنوان خطاب امر شامل عالم فاسق بشوم، ولی مدلول التزامی من می گوید اکرام عالم فاسق وافی به ملاک اکرام عالم است. مدلول التزامی اکرم عالما این را می گفت که مطلق اکرام عالم وافی به ملاک است. نقض این است که هیچ فقیهی ملتزم نشده است در این مثالها می شود به مدلول التزامی اکرم عالما تمسک کرد برای تصحیح اکرام عالم فاسق به این بیان که بگوئیم: ولو اکرام عالم فاسق حرام است اما وافی به اکرم عالما هست بخاطر دلالت التزامیه اکرم عالما.

اقول: این نقض، نقض موجهی است که خود محقق عراقی به خودش نقض می کند. می گوید به ما نقض وارد است که ما در صل ولاتغصب گفتیم صلاة فی المکان المغصوب را می توانیم از راه ملاک تصحیح کنیم. کاشف از ملاک مدلول التزامی خطاب صل است. به ما نقض می شود که پس بگوئید اکرام عالم فاسق را هم می شود تصحیح کرد وبگوئیم مجزی است ولو حرام هست، مجزی است و مسقط خطاب اکرم عالما است، به همین بیان که مدلول التزامی خطاب اکرم عالما این است که اکرام هر عالمی ولو فاسق باشد وافی است به ملاک.

محقق عراقی تلاش کرده است که از این نقض ها جواب بدهد. ولی نوع جوابهای ایشان قانع کننده نیست.

مثلا یک جواب ایشان این است که می گوید: فرق است بین این دو مثال. در مثال صل و لاتغصب تنافی شان بدیهی نیست، نظری است، ولذا ظهور منعقد می شود در خطاب صل نسبت به صلاة فی المکان المغصوب. چون امتناع اجتماع امر ونهی مسألة نظریة لا بدیهیة، ولذا قرینه منفصله است. هر جا حکم عقل بدیهی بود، به مثابه قرینه متصله است. هر کجا هم حکم عقل نظری بود اجتهادی بود این به مثابه قرینه منفصله است. این مدعای اعلام است. محقق عراقی فرموده: امتناع اجتماع در صل و لاتغصب نظری و اجتهادی است، ولذا کالقرینة المنفصلة است مانع از ظهور نیست. ولذا ظهور صل منعقد می شود در وجود ملاک در صلاة فی المکان المغصوب.

اما تنافی در اکرم عالما با لاتکرم الفاسق یا لاتکرم العالم الفاسق تنافی واضح و بدیهی است، لذا به مثابه قرینه متصله است جلو ظهور را می گیرد. اصلا دیگر ظهور اکرم عالما منعقد نمی شود بخاطر وجود این مانع متصل. وقتی ظهورش منعقد نشد نه ظهور مطابقی اش منعقد می شود و نه ظهور التزامی اش.

ایشان می گوید هر حکمی که حکم بدیهی عقلی بود به مثابه قرینه متصله است. ولذا مولا وقتی می گوید اکرم عالما ولاتکرم الفاسق، اصلا ظهورش منعقد نمی شود در مورد عالم فاسق. این فرق می کند با صل و لاتغصب. مولائی که می گوید صل و لاتغصب، ظهور منعقد می شود صل شامل صلاة فی المکان المغصوب می شود. اگر یک جائی ما مقیدمان متصل بود اصلا ظهور مطابقی منعقد نمی شود تا ظهور التزامی منعقد بشود. اکرم عالما ولاتکرم الفاسق اصلا کالقرینة المتصلة است ظهور اکرم عالما در عالم فاسق منعقد نمی شود لامطابقة ولا التزاما. فرق می کند با صل و لاتغصب. آنجا امتناع اجتماع امر ونهی اجتهادی است، حکم عقل نظری است، نه حکم عقل بدیهی.

اقول: این فرمایش محقق عراقی واقعا عجیب است. مگر فرض شده است که خطاب اکرم عالما متصل به خطاب لاتکرم الفاسق است؟ ما همچنین فرضی نکردیم. اگر متصل بودند این بیان ایشان خوب بود. صل متصل به لاتغصب، اکرم عالما متصل به لاتکرم الفاسق، متصل به هم بود این توجیه خوب بود که تنافی بین صل و لاتغصب را عقل نظری وغیر بدیهی می گوید اما در اکرم عالما با لاتکرم الفاسق را عقلی بدیهی می گوید. اما فرض ما در این است که دو خطاب منفصل داریم، یک جا داریم لاتکرم الفاسق، یک جای دیگر داریم اکرم عالما. خب ظهور هر دو منعقد می شود، متصل به هم نیستند.

به نظر ما برای جواب از این نقض اکرم عالما و لاتکرم الفاسق می شود اینجور بگوئیم که اولا: این نقض، نقضی نیست که التزام به او کفر باشد. ممکن است کسی ملتزم بشود در جائی که خطاب امر بدلی است، اکرم عالما است نه اکرم کل عالم که شمولی است. چون خطاب اکرم کل عالم با خطاب لاتکرم أیّ فاسق آنها هم در ملاک تنافی دارند. خطاب امر شمولی می گوید عالم فاسق مصلحت غالبه دارد اکرامش، لاتکرم الفاسق می گوید عالم فاسق اکرامش مفسده غالبه دارد. اگر خطاب اکرم کل عالم بود که شمولی است، در مرحله کشف ملاک هم با خطاب لاتکرم الفاسق تعارض می کنند. یکی می گوید اکرام عالم فاسق مصلحت غالبه دارد ویکی می گوید مفسده غالبه دارد. هر چه باشد زیدی که هم عالم است و هم فاسق است اکرم کل عالم می گوید مصلحت غالبه دارد برو اکرامش بکن، لاتکرم الفاسق می گوید مفسده غالبه دارد اکرام او، حرام است او را اکرام کنی. در خطاب شمولی باید هر فردی مصلحتی داشته باشد که مبتلا به مفسده مساویه یا غالبه نباشد. وقتی می گوید اکرم کل عالم باید عالم فاسق هم چون وجوب مستقل دارد اکرامش باید مصلحتی داشته باشد غالبه. یعنی چه؟ یعنی مبتلا به مفسده مساویه یا غالبه نباشد. والا اگر این اکرام عالم فاسق مصلحتی دارد که مبتلاست به مفسده اقوی، محال است مولا امر کند به اکرام او.

اما در انحلالی یک فرد است، مولا نمی تواند هم بگوید باید این را اکرام کنی وهم نباید این را اکرام کنی. هم این عالم فاسق اکرامش مصلحت غالبه دارد، چون ملاک وجوب این است، ملاک وجوب عبارت است از مصلحتی که مزاحم نیست با مفسده اقوی یا مساوی. ملاک حرمت هم مفسده ای است که مزاحم ندارد و مبتلا نیست به مصلحت اقوی یا مساوی. خب در ملاک با هم تنافی دارند. اکرم کل عالم می گوید اکرام عالم فاسق هم مصلحتی دارد که مبتلا به مفسده اقوی یا مساوی نیست. لاتکرم أی فاسق هم می گوید اکرام عالم فاسق مفسده ای دارد که مبتلا به مصلحت اقوی یا مساوی نیست. با هم تنافی دارند در مرحله ملاک.

ولذا فقط در خطاب امر بدلی است که می شود گفت اکرم عالما این عالم فاسق ولو مفسده غالبه دارد ولذا حرام شد اکرام او، ولکن منافات ندارد که وافی به مصلحت صرف الوجود اکرام عالم هم باشد. تنافی ندارد. این عالم فاسق مفسده ای دارد که مزاحم ندارد. مزاحم این مفسده چیست؟ یک مصلحتی است که بگوید حتما این عالم فاسق را اکرام بکن. ما همچنین مصلحتی نداریم. ما یک مصلحتی نداریم در اکرام عالم فاسق که بگوید حتما این عالم فاسق را اکرام کن. ولذا مفسده غالبه دارد شارع گفت حرام است اکرام عالم فاسق. منافات ندارد که این اکرام عالم فاسق که مفسده غالبه دارد و حرام شد، در عین حال وافی به مصلحت صرف الوجود اکرام عالمٍ هم باشد.

مثال می زدیم: مولا می بیند شرب طبیعی ماء رفع عطش می کند، شرب ماء بارد موجب بیماری کلیوی این عبد است. شرب ماء بارد مفسده ایجاد بیماری کلیوی دارد ویک مصلحتی هم نیست که بگوید حتما آب سرد بخور. و همین باعث می شود که مولا بگوید آب سرد نخور. چون مفسده دارد و یک مصلحتی هم نداریم که بگوید حتما آب سرد بخور. ولی در عین حال خوردن آب سرد وافی به مصلحت رفع عطش هست. بین اینکه یک فرد وافی به مصلحت صرف الوجود باشد و در عین حال مفسده هم داشته باشد تنافی نیست بین این دو. ولذا ممکن است ما ملتزم بشویم در اکرم عالما که مطلق بدلی است با لاتکرم الفاسق یا لاتکرم العالم الفاسق، بگوئیم اکرام عالم فاسق مفسده ای دارد که باعث شده حرام باشد، در عین حال می تواند وافی به مصلحت صرف الوجود اکرام عالم هم باشد.

ولکن این مطلب خلاف ظاهر است. ظاهر لاتکرم الفاسق یا لاتکرم العالم الفاسق این است که این اکرام مفسده دارد و وافی به مصلحت هم نیست. این یک ظهور است. چون عنوان واحد است تعدد اضافه است. عنوان هر دو اکرام است، مضاف الیه ها فرق می کنند. ظاهر لاتکرم الفاسق این است که لاتکرم هذا لأنه فاسق، اکرام این آقای فاسق این اکرام مفسده دارد و وافی به مصلحت نیست. این یک ظهور است. واین ظهور، ظهور عرفی است که لیس هذا الاکرام وافیا بالمصلحة. خب این ظهور تنافی دارد با اکرم عالما که مفادش این است که این اکرام وافی به مصلحت است. اما در لاتغصب همچنین ظهوری نیست که بگوید این صلاة در مکان مغصوب وافی به مصلحت نیست. چون عنوان دیگری است، عنوان واحد نیست.

والشاهد علی ذلک روش خود فقهاء است. در مثال لاتغصب اگر نهی از غصب ساقط بشود لاضطرار ونحوه، تمسک به خطاب صل می کنند. ولی در اکرم عالما، خطاب لاتکرم الفاسق یا لاتکرم العالم الفاسق ساقط هم بشود لاضطرار واکراه ونسیان و نحو ذلک باز روش فقهاء این است که اکرام این عالم فاسق را ولو نهیش ساقط است اما مجزی از اکرام عالم نمی دانند. چون ظهور خطاب لاتکرم الفاسق یا لاتکرم العالم الفاسق این است که این اکرام عنوان واحد است. این اکرام مفسده دارد در مورد عالم فاسق و وافی به مصحلت نیست. ولذا این نقض وارد نیست. عمده همان اشکالات دیروز ما هست بر دلالت التزامیة.

 یقع الکلام فی الوجه الثانی والثالث وهو التمسک باطلاق المادة غدا انشاءالله.